



## تلفن همراه من همراه من در تدریس

آموزگار دبستان، شهرستان، شهریار  
● صغری ملکی

نمی‌گیرد. حسین گوشی را به من می‌دهد. - سلام آقای اسماعیلی. ملکی هستم، معلم حسین. می‌خواستم آگه مزاحمتون نیستیم، کمی برای من و بچه‌های کلاسم دربارهٔ تولید برق و کلا کارتون صحبت کنیم. در ضمن صداتون داره تو کلاس پخش می‌شه.

پدر حسین شروع به صحبت می‌کند. چه سکوتی برقرار می‌شود!

واقعا سکوت کلاس، خارج از تصور است. با خود می‌اندیشم این همه دقت و تمرکز! همهٔ حرفهای پدر حسین دربارهٔ تولید برق را من از قبل می‌دانستم، اما چه قدر خوشحالم که این گفت‌وگو را ایجاد کردم و بچه‌ها این صحبتها را از او شنیدند و نه من.

ارتباط مستقیم و زنده با پدر یکی از دانش‌آموزان، استفادهٔ جدید از تلفن همراه، نگاههای پر معنای حسین که صدای پدرش را در کلاس می‌شنیدم... آری همهٔ اینها رمز آن سکوت سحرآمیز بود.

آه خدای من، چه تصادفی! پدر علی و کیل است. چه قدر می‌تواند در درس مدنی و معرفی قوهٔ مقننه و قضاییه همراه کلاس ما باشد! پدر روزبه جانباز است و در درس فارسی، خاطرات جنگ و دفاع مقدس... مادر پارسا پرستار است. در درس علوم و بدن انسان... من با تلفن همراهم چه قدر می‌توانم اولیا را همراه کلاسم کنم و دانش‌آموزان را با دقت و تمرکز خارق‌العاده همراه کلاس و درس!

جذابیت دارد.»

تنها شش تا هشت جلسه! پس در استفاده از هر وسیله‌ای باید خیلی محتاط بود. با آگاهی از این نکته، تلفن همراهم را همراه کلاسم کردم:

جلسهٔ تدریس علوم، درس الکتریسته: می‌دانستم شغل پدر حسین (یکی از شاگردانم) کار در کنار سد و تولید برق است.

- حسین شمارهٔ تلفن همراه پدرت چند است؟

- خانم، می‌خواهید دربارهٔ من صحبت کنید؟ من اشتباهی کرده‌ام؟

- نه عزیزم. بچه‌ها، من الان تلفنم را به این اسپیکرهایی که از دفتر مدیر آورده‌ام، وصل می‌کنم تا صدای پشت خط را بهتر بشنوید. من می‌خواهم با پدر حسین تماس بگیرم و از ایشان بخواهم کمی دربارهٔ تولید برق برای شما صحبت کند. مسلماً اطلاعات زیادی در این باره دارند؟

سکوت بسیار جالبی در کلاس حکم‌فرما می‌شود من حسین را صدا می‌کنم که به جلوی کلاس بیاید و خودش شمارهٔ پدرش را بگیرد و صحبت را آغاز کند. حسین شماره را می‌گیرد:

- بابا سلام. من با تلفن خانم‌مون زنگ می‌زنم... بابا جلسه که نداری... بابا صدات داره تو کلاس‌مون پخش می‌شه... خانم می‌خواد یه مقدار دربارهٔ تولید برق برای بچه‌ها صحبت کنی... بابا شوخی نمی‌کنم... گویا پدر حسین حرف پسرش را جدی

نمی‌دانم همهٔ تلفنهای همراه امکان وصل شدن به «اسپیکر» را دارند، یا فقط تلفن من از این امکان برخوردار است. تلفن چندان گران قیمتی نیست. نه قیافه دارد نه کلاس! و نه از آنهایی است که بشود در میان جمع از کیف در آورد و کلی شاخ و شانهٔ تفاخر کشید! گفتم تفاخر، آخر این روزها برای بعضی از ما، نوع و کارایی وسایلی که از آنها استفاده می‌کنیم، چندان مهم نیست. حتی نیاز خودمان به آن وسایل هم چندان اهمیتی ندارد. کمی فکر کنیم؛ اتومبیل مدل بالا، لپ‌تاپ فلان مدل، تلفن فلان قیمت، کیف چرم، پالتو، کفش، و حتی کتابهایی که می‌خریم و در کتابخانهٔ منزلمان به نمایش می‌گذاریم، همهٔ اینها برای بعضی از ما پیش از آن که برطرف‌کنندهٔ نیاز واقعی مان باشند، وسیلهٔ کاذبی شده‌اند برای پر کردن خلأهای وجودی مان در مقابل دیگران؛ البته برای دقایقی کوتاه!

بگذریم، نمی‌دانید از کشف این که تلفنم امکان وصل شدن به اسپیکر را دارد، چه قدر ذوق زده شدم. چه استفاده‌هایی از این امکان می‌توانستم در کلاس داشته باشم. می‌دانید من هر بار که می‌خواهم وسیلهٔ جدیدی را در کلاس تجربه کنم، به یاد چه چیزی می‌افتم؟ به یاد این جمله از کتاب «مقدمات تکنولوژی آموزشی» نوشتهٔ خانم دکتر خدیجه علی‌آبادی: «معلمان عزیز توجه داشته باشید، هر وسیله، کمک آموزشی تنها شش تا هشت جلسه برای دانش‌آموزان